

میدون و سوفیا

خبر دستاؤل



✎ **پوریا عالمی**

● سلام سوفیا.

-سلام میدون دوم. به نظرت جنگ میشه؟
یکی یا کی؟
-اینا! باور اونا.

-ساده‌ای؟ من یه دوستی دارم از یه کانالی خبر دست‌اؤل داره که اینا و اونا جنگ نمی‌کنند! همه اینا اداست! باور نکن.

-چقدر داناویی تو. پس به نظرت جنگ میشه؟

-سر چی؟

-سر این.

-ساده‌ای؟ من یه دوستی دارم از یه کانالی خبر دست‌اؤل داره که سرر این چیزها جنگ نمیشه، همیشه سر اونا جنگ میشه.

-سر چی؟

-نمی‌تونم بگم. من یه دوستی دارم از یه کانالی خبر دست‌اؤل داره که اینا سر چیزهای دیگه با هم جنگ می‌کنند.

-به نظرت قیمت دلار اینا چی میشه؟

-من: به دوستی دارم از یه کانالی خبر دست‌اؤل داره که قیمت دلار یا میره بالا یا نمیره.

-به نظرت امسال تابستون گرمه؟

-من: به دوستی دارم از یه کانالی خبر دست‌اؤل داره که اینا ابرها رو باردار کردن مسئولیت بارون رو باید برعهده بگیرند.

-به نظرت این س‌تا نویسنده مثل بکتاش آبتین و اینا که حکم زندان گرفتند چی؟

-من: به دوستی دارم از یه کانالی خبر دست‌اؤل داره که اینا خودشون عمدا دوست داشتند چندسال بروند زندان پول اسنپ و موبایل ندهند.

-به نظرت تو چرا آدم نیستی؟

-من: به دوستی دارم از یه کانالی خبر دست‌اؤل داره که من هیچ‌وقت آدم نمیشم.

تجربه دیگران

هشدار ی برای نجات

● چندروز پیش آژیر هشدار امبر در کانادا برای دختری سه‌ساله زده شد. این آژیر در صورت کودگرایی و احتمال درخطربودن جان کودک به صدا درمی‌آید. از نکات عجیب این مورد، افرادی بودند که نسبت به این آژیر اعتراض کردند و معتقد بودند که زندگی روزمره آنان را به خطر انداخته، بنابراین با پلیس تماس گرفتند و اعتراض خود را ثبت کردند- و حتی اعلام صدای کودکان از فهرست هشدار امبر حذف شود. درواقع زمانی که پلیس منتظر بود تا اطلاعاتی جدید از این کودک و رباینده‌اش دریافت، با حجم تلفن‌هایی روبه‌رو شد که اعتراض خود را بیان می‌کردند. بنابراین از راه‌های مختلف نظیر توییت و شبکه‌های اجتماعی اعلام کرد که ۹۱۱ فقط برای مواقع اضطراری و خطر است و با آن نباید تماس گرفت. در این مورد خاص پلیس از شبکه‌های اجتماعی هم برای دادن هشدار استفاده کرده بود، هرچند در نهایت این کودک پیدا شد، اما این اتفاق باعث نگرانی‌هایی شده است. این آژیر با اعلام وضعیت اضطراری کودگرایی، یک سامانه برای هشدار در زمان ربودن کودکان است که از سال ۱۹۹۶ در آمریکا شروع به کار کرده و تا حال توانسته جان برخی از کودکان را نجات دهد. این هشدار از طـرق مختلف نظیر تلفن‌ها، چه به صورت خودکار و از طریق رادیو و تلویزیون پخش می‌شود و البته اکنون پلتفرم‌های شبکه‌های اجتماعی نیز به آن اضافه شده است و هر فردی در هر حالی که هست، ناگهان با صدای خیلی عجیب و بلندی مواجه می‌شود؛ صدایی شبیه شیور یا بوق کارخانه‌ها. البته این هشدار همراه با اطلاعاتی از کودک، فرد رباینده و شهری که اتفاق در آن رخ داده، است. در نهایت زمانی از این هشدار استفاده می‌شود که برای قانون و نماینده قانون مسجل شود که کودگرایی اتفاق افتاده، توصیفات دقیقی از کودک و رباینده آن وجود داشته باشد، کودک نیز با توجه به اینکه ساختارهای آن هنوز ایجاد نشده است، عده‌ای درصدد برآمدن در این‌جور مواقع اقدام کنند. دو سال پیش که بحث کودک‌دزدی گسترش پیدا کرد، این هشدار با نام دو نفر از آن کودکان معروف شد و اینک با نام هشدار (تانتینتا) در شبکه‌های اجتماعی گسترش یافته است. این هشدار ویژه کودکان کم‌شده است که اکنون برای فاطمه دختر هشت‌ساله افغانستانی تـلفـاعی شده است. دست‌اندرکاران ابتدا از طریق کانال تلگرامی به همین نام فعالیت خود را آغاز کردند و بعد از فیلترشدن دیگر شبکه‌های اجتماعی را مدنظر قرار دادند. در واقع آنان با ساخت ویدئویی مشخصات کودک و خانواده را بیان می‌کنند و افراد در صورت داشتن نشانی از او با شماره منتشرشده در ویدئو تماس بگیرند.

روزنامه شتر

www.sharghdaily.ir

یکشنبه ۲۹ اردیبهشت ۱۳۹۸ = ۱۳ رمضان ۱۴۴۰ = ۱۹ می ۲۰۱۹ = سال شانزدهم = شماره ۳۴۳۱ = ۱۶ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۳:۰۱ = اذان مغرب ۲۰:۲۶ = اذان صبح فردا ۴:۱۶ = طلوع آفتاب ۵:۵۶

روزنفرها

کار تون خواب

✎ **اوسمانی سیمانکا**



سلام به فردا

به چه زبانی بگویند شادی می‌خواهند



✎ **سیدحسین موسوی‌چلک**
رئیس انجمن مددکاران اجتماعی ایران

ارائه‌شده توسط مسئولان وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی نشان می‌دهد که ۲۳ تا ۲۵ درصد مردم حداقل یک اختلال روانی را دارند که در تهران این عدد بیشتر هم هست و این واقعا نگران‌کننده است. حتی صدای وزیر بهداشت هم درآمده و می‌گوید: «حادث کشنده». این نکته را فراموش نکنیم به اتفاقی‌را که در یک یا چند مدرسه افتاده و دانش‌آموزان با یک آهنگ غیرمتعارف با مبانی فرهنگی ما برای تبریک روز معلم (نه با هدف قبلی نادیده‌گرفتن یا تضعیف مقررات و قوانین) رقصیدن نشنیده باشد یا تصاویر منتشرشده مرتبط با این اتفاق را در فضای مجازی ندیده باشد. در وهله اول همه با تعجب و چاشنی خنده به این اتفاق نگاه می‌کردند که چه شده که آهنگ «ساسی» در مدرسه‌های جمهوری اسلامی ایران پخش می‌شود و دانش‌آموزان به صورت گروهی با آن می‌رقصند. گویا طبق اخبار شنیده‌شده، اتفاقی مشابه در تعدادی دیگر از مدارس هم افتاده و حتی در دانشگاه بوعلی همدان هم موضوعی مشابه اتفاق افتاده است.



از یک منظر رفتارهای صورت‌گرفته با مقررات جاری کشور مغایر است و حتی بعضی‌ها، از جمله آقای علی مطهری، نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی و ... موضع محکم و شفاف گرفته‌اند که باید برخورد شود، مسببان این اتفاقات اخراج شوند و ... گرچه تجربه زیسته نشان داده که همیشه برخوردهای قهری در حوزه‌های فرهنگی و اجتماعی نه‌تنها اثربخشی ندارد، بلکه ممکن است اثر معکوس هم داشته باشد، اما از منظر دیگر این رفتارها حامل پیام بسیار مهمی است و آن اینکه مردم و از جمله نوجوانان و جوانان فضای بانشاط و شادی می‌خواهند و شادی را حق خود می‌دانند. تأملی بر برخی آمارهای موجود جهانی و داخلی نشان می‌دهد که حال شادی و نشاط در کشور خوب نیست. کاری به آمارهای جهانی ندارم که ممکن است موضوع بگیریم که ایمن آمارها با رنگ‌بوی سیاسی برای تضعیف و تخریب کشور ما ارائه می‌شوند، اما نگاهی به آمارهای پرونده‌های قضائی در کشور، شاخص اختلالات روانی، آمارهای خشونت، گرایش به مواد مخدر و روانگردان‌ها، حتی الکل و ... نشان می‌دهد که نیازی به ادله و یافته‌های جهانی نداریم که اثبات کند حال ما در حوزه شادی خوب است یا بد، فقط یک آمار



✎ **عبدالرحمن نجل‌رحیم**
مغزپژوه

تماشای تئاتر صدرصد، کاری از مرتضی اسماعیل‌کاشی، با بازیگری ستاره پسیانی و هوتن شکیبا در سالن شهرزاد تهران، انگیزاننده این حدس در مغزم شد که نویسنده نمایش‌نامه باید اهل ریاضی و فیزیک باشد. ساختار نمایش‌نامه طوری مهندسی شده بود که با وجود ظاهر داستان دلهره‌آور روانی و نوعی بازی موش و گربه سرگرم‌کننده بین دو شخصیت نمایان، در سطح زیرین نوعی فلسفه جبر و اختیار، به عبارتی تقدیر در مقابل آزادی اراده را در قالب دوگانه فیزیک کوانتومی مطرح می‌کند. دوگانه جبر و اختیار به صورت صفر و یک دیجیتالی، انتزاعی و نمادین در دو شخصیت الزابت (ستاره پسیانی) و مایکل (هوتن شکیبا) گمان را به سوی این واقعیت می‌برد که نویسنده نمایش‌نامه می‌بایست ذهنی فلسفی برخاسته از دانش فیزیک در مغزش داشته باشد. به سراغ اسم نویسنده نمایش‌نامه می‌روم، به نامی ناآشنا، «مارکس لید»، روی بروشور نمایش‌نامه‌ای برمی‌خورم که وحید رهبانی آن را ترجمه کرده است. پس از کندوکاوی، معلوم می‌شود که اسم نویسنده نمایش‌نامه، «مارکوس لوید»، بزرگ‌شده در فینچلی لندن است، محله‌ای که من هم چندسالی در آن زندگی کرده‌ام. جالب اینکه درمی‌یابم که او قبل از نوشتن این تنها نمایش‌نامه‌اش (بقیه کارهایش در تلویزیون و سینما بوده)، در کالج ورچستر اکسفورد، فیزیک خوانده و سپس به نمایش‌نامه‌نویسی در لندن روی آورده است. به این صورت بعید نیست که در دوران اقامتم در لندن روزی از کنار او رد شده باشم بدون اینکه او را بشناسم. شاید به همین علت است که «در حد مرگ حتمی» (۱۹۹۹) با نام «صدرصد» او در

تهران، درباره زن بالربنی جوان (الیزابت) است که در تصادفی از دو یا فلج شده و به روی صندلی چرخدار حرکت می‌کند. الیزابت به ازای پیشنهاد پولی از مایکل بازیگر بی‌کار دائم‌الخمر هوسباز می‌خواهد در نمایش‌نامه‌ای که نوشته، نقش مقابل او را بازی کند. در طول این ملاقات قصد الیزابت برای گرفتن انتقام از مایکل به خاطر تصادفی که او را روی صندلی چرخدار نشانده، آشکار می‌شود. البته با وجود اصرار الیزابت در مقصردانستن مایکل در تصادف، دلیل قانع‌کننده‌ای تا انتهای نمایش به ناظر سوم‌شخص (تماشاچی) ارائه نمی‌شود. این‌طور به نظر می‌رسد که علاقه الیزابت به مایکل در گذشته، کاملاً یک‌طرفه و خیالی بوده که ربط آشکاری هم به تصادف منجر به فلجی او نداشته است. حال معلوم نیست چرا الیزابت برای عشق خیالی‌اش به مایکل باید از او انتقام بگیرد. الیزابت با ادعای بازپس‌گیری آزادی اراده، هویت و توانایی جسمانی خود، مایکل را چون عروسکی کوکی در اختیار خود می‌گیرد و با نقشه‌ای از پیش تعیین‌شده او را زندانی اراده خود می‌کند و تحت انواع شکنجه قرار می‌دهد. در انتها مایکل را وامی‌دارد تا به طرف او شلیک کند تا در یک بازی مرگ و زندگی با احتمال ۵۰-۵۰ تماشاگر به یقین در حد مرگ یعنی صدرصد برسد. این نمایش‌نامه مرا به یاد آزمایش فکری معروف فیزیک‌دان برجسته، اروین شرودینگر، با نام «گره شرودینگر» می‌اندازد؛ گره‌ای در اتاقکی محبوس است که ابزارهای مرگ طوری در آن تعبیه شده که تا زمان بسته‌ماندن در اتاقک، احتمال مرگ و زندگی گره ۵۰-۵۰ است. تنها با گشوده‌شدن در اتاقک و مشاهده ناظر است که مرگ یا زندگی گره به طور صدرصد معلوم می‌شود. هنگام تماشای تئاتر صدرصد نیز احساس کردم که به نحوی شاهد اجرایی از آزمایش فکری گره شرودینگر هستم. شاید به همین علت است که در طول نمایش نمی‌توانم با اعمال الیزابت فلج روی

پشت تاریخ

فقر نیز مانند بردگی و آپار تاید، طبیعی نیست

است که ترجیح می‌دهم به یاد داشته باشم. آخر اگر لازم است یک نفر قدیس باشد تا مشکل ظاهرا لایحلی ماندن آپاراتاید را حل کند، پس ما انسان‌های فانی و عادی چه شایشی خواهیم داشت؟ اما اگر یک حیلۀگر، یک انسان قریب‌کار اما خوش‌بین و جذاب و متعهد بتواند تفاوت ایجاد کند، پس هر کسی بخت آن را دارد که به ساختن یک جهان بهتر کمک کند.

این احساس به انگیزه و نیروی محرکی در حرفه من نیز تبدیل شد. اندکی پس از آنکه ماندلا در سال ۱۹۹۹ مقام ریاست‌جمهوری را کنار گذاشت، من - تا آن زمان روزنامه‌نگار ساکن واشنگتن دی‌سی بودم - مقاله‌ای در فایننشال‌تایمز نوشتم که سازمان ملل متحد را به‌مثابه بدنی مبتلا به تصلب بافت‌ها تصویر می‌کرد. این مقاله توجه رئیس جدید برنامه توسعه سازمان ملل متحد را به خود جلب کرد و او موافقت کرد سازمان ملل نیاز به تغییر دارد و از خودم خواست کمک کنم.

وقتی (در سال ۲۰۰۱) این سمت را در سازمان ملل پذیرفتم، انتظار نداشتم مدت طولانی بمانم و فقط یک سال از کار روزنامه‌نگاری مرخصی گرفتم. اما حالا که ۱۸ سال گذشته است، هنوز هم در بخش توسعه جهانی و اکنون در بنیاد بیل و ملیندا گیتس کار می‌کنم. به گذشته که نگاه می‌کنم، به‌وضوح می‌بینم انگیزه این تغییر شغل تا حد زیادی همان بود که ماندلا از من خواست انجام دهم. او گفت: «فقر نیز مانند بردگی و آپاراتاید، امری طبیعی نیست. انسان‌ها می‌توانند با اقدامات خود بر فقر غلبه و آن را ریشه‌کن کنند».

این اتفاق در ۲۰ سال گذشته افتاده است؛ نرخ فقر در سطح جهانی تا سه‌چهارم کاهش یافته و این عمدتا در یمن توسعه سریع اقتصادی در آسیا بوده است. در آفریقا، هرچند پیشرفت ناهموگن بوده، نرخ فقر در برخی کشورها -مانند اتیوپی، تانزانیا، غنا و رواندا- به میزان دوسوم یا بیشتر کاهش یافته است. کاهش میزان مرگ‌ومیر نوزادان و کودکان و بهبود در آموزش و پرورش حتی گسترش یافته است.

درباره آفریقای جنوبی، با آنکه هنوز هم با میراث آپاراتاید مبارزه می‌کند، ظهور یک طبقه متوسط سیاه‌پوست برای جبران نابرابری‌های ژنژادی در درآمد، تحصیل و سلامت که هنوز ادامه دارد، کافی نیست. با وجود این، تقریبا با هر معیاری وضع آن کشور بهتر از ۲۵ سال پیش است. آخرین شواهد این پیشرفت را در انتخابات اخیر به پایان رسیده‌اش می‌توان دید: هیچ‌کس ناآرامی مشهودی را پیش‌بینی نکرد، صرف‌نظر از آنکه نتیجه انتخابات چه شد. ماندلا درست می‌گفت: با اقدام انسانی می‌توان بر رنج غلبه کرد. حتی یک فرد می‌تواند به تاریخ شکل بدهد.

دور دنیا



شناخته شده است. همچنین خیام نخستین کسی بود که کشف کرد ریشه هیچ عددی منفی نمی‌تواند باشد. آرامگاه خیام در نیشابور است و هرساله مورد استقبال بسیاری از علاقه‌مندان قرار می‌گیرد، اما نکته عجیب این است که برگزاری مراسم‌ها با اتفاقاتی به این مناسبت حداقل امسال کم‌رنگ بوده و برنامه‌ریزی خاصی برای آن نشده است.

تغییر لوگو برای خیام

گوگل لوگوی خود را به مناسبت زادروز تولد حکیم عمر خیام‌نیشابوری، فیلسوف، شاعر و ریاضی‌دان ایرانی، تغییر داد. این تغییر که در اکثر رسانه‌ها مورد توجه قرار گرفت، به مناسبت نهصدو هفتادو یکمین سالگرد تولد این دانشمند ایرانی است که به دلیل ستاره‌شناسی، شاعری و همچنین اعداد مربع و مثلث ریاضی خیام